

میزان سازگاری مدل‌های رایج توسعه با مبانی اسلامی و ضرورت منطق انطباق برای تحقق احکام در ساختارهای نظام رضیه کشتکاران^۱

چکیده:

از آنجایی که نظام سرمایه‌داری بر مبنای اصالت سود سرمایه و با هدف رفاه دائم‌التزاید تنظیم شده است، حاکمیت ساختارهای آن بر مدل برنامه نظام جمهوری اسلامی ایران، چالش‌هایی را درون نظام ایجاد کرده که از یک طرف اعتقادات مذهبی را نشانه گرفته و از طرف دیگر فشارهای مضاعفی بر نظام معیشتی وارد آورده است. اثر منفی این چالش در «تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، اجرای» حکومت بروز پیدا کرده و قابل رشد است. اما این سیر یک سقفی دارد، هرگاه فرهنگ سرمایه‌داری با اصول مذهب درگیر شود، مردم تحمل نکرده و در مقابل آن می‌ایستند. این مقاله، درگیری ساختارهای نظام سرمایه‌داری با «انقلاب، احکام، اعتقادات» را عامل اصلی این چالش‌ها معرفی کرده و به تحلیل آن پرداخته و در پایان، تئوری حضرت امام^۱ مبنی بر برنامه‌ریزی برای تحقق احکام اسلامی را یادآور شده و به بیان تفاوت بین منزلت «تفقه دین» و «تحقق دین» می‌پردازد. تحقق فرمایش امام^۱ در دو مرحله قابل پی‌گیری است: در مرحله اول، لازم است موضوعات عینی شناسایی و تفکیک گردد: موضوعات «مستنبطه»، شرع پاسخ‌گوی آن است. موضوعات «عرفی»، بدیهی است. موضوعات «تخصصی» به دلیل پیچیده بودنشان برای جامعه، خطا و تأویل در آن راه دارد. لذا باید ببینیم در شرایط حاکمیت نظام اسلامی، چگونه می‌توان احکام رساله‌ها را بدون تأویل‌های حسی و علمی، بر موضوعات تخصصی موجود تطبیق داده، به گونه‌ای که بتوان ادعا کرد خلاف مقتضای احکام عمل نکرده‌ایم. به اعتقاد ما «منطق انطباق» بر اساس مبنایی که با کل احکام سازگار است، می‌تواند نیازهای فعلی را شناسایی کند. در این راستا برای جلوگیری از خطای در تطبیق باید تلاش کرد احکام بر

^۱. ارائه به کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت سال ۹۲ - از مؤسسه کریمه ولایت،

Email: karimevelayat@yahoo.com

موضوعات جاری شود، نه این که موضوعات این تمدن را در قالب ترکیب‌سازی جدید از احکام حفظ کنیم. در مرحله دوم - که در این مقال ضرورت آن طرح شده - لازم است سه منطق «استنتاج» برای صحیح فکر کردن، منطق «استناد» برای صحیح نسبت دادن به شرع، منطق «انطباق» برای تطبیق موضوعات احکام به موضوعات برنامه، بر اساس «مبنای واحد» - عقلانیت دین‌محور - هماهنگ شوند، که فلسفه نظام ولایت متکفل این هماهنگی است و در نهایت روش‌های خاص به سه منطق «حجیت، معادله، مدل» تبدیل می‌گردد و مدل تولید شده بر این مبنا می‌تواند پاسخ‌گوی سبک زندگی اسلامی، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و ایجاد تمدن اسلامی بر محوریت دین باشد.¹

واژه‌های کلیدی: نظام سرمایه‌داری، مدل غربی، ساختار، تحقق دین، اقتضائات احکام، منطق انطباق، موضوع‌شناسی اسلامی.

1- مقدمه: ساختارهای نظام سرمایه‌داری مانع تحقق دین در صحنه عمل

1/1- درگیری انگیزش‌های مدل سرمایه‌داری با انگیزش‌های مذهبی
1/1/1- متغیر اصلی بودن انگیزش‌های مادی و تعریف اخلاق به تبع توسعه تکنولوژی و دائم افزایی سرمایه (اختلاف طبقاتی و الگوی توزیع ثروت؛ ابزار ایجاد انگیزش و مدیریت در نظام سرمایه‌داری)

از آن جا که دستگاه مادی، انسان را به صورت مجموعه‌ی ماده می‌بیند و حتی عوامل پیدایش حیات را هم مطلقاً مادی فرض می‌کند و ارتباط انسان‌ها با هم‌دیگر (پیدایش جامعه) را هم مادی توصیف نموده و انسان اقتصادی را هم به دنبال رفاه و بهره‌وری بیشتر از دنیا و روابط مادی می‌داند؛ طبیعی است که «اخلاق» را به تبع رشد «رابطه مادی میان انسان و جهان» و نظام حساسیت‌های اجتماعی را تابع جریان توسعه تکنولوژی تعریف نماید. به همین دلیل است که در این دستگاه، هر گونه تکاملی حول محور «اقتصاد» تعریف می‌شود و لذا تکامل سیاسی هم به دنبال تکامل تکنولوژی، قابل تعریف است. یعنی روابط اجتماعی (اعم از روابط سیاسی، روابط فرهنگی و روابط اقتصادی) سطوحی از روابط مادی

¹ .ارائه مقاله به سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.

هستند که تنها به دنبال رشد رابطه مادی بین انسان و جهان می‌توانند تکامل و توسعه پیدا کنند. (حسینی‌الهاشمی، 1377)

در چنین نظامی «محور انگیزش» یعنی محور ایمان و باور، به حداکثر رساندن سود است؛ یعنی محور، سودپرستی و توسعه بهجت‌های مادی است. پس اگر سودپرستی که همان «تعبد نسبت به دنیا» است مختل گردد، قطعاً نظام سرمایه‌داری شکست خواهد خورد. این تعبد به دنیا، دارای مناسک و آیین‌نامه‌ای است که بستر و محیط پرورشی خاصی را برای مردم به وجود می‌آورد و در واقع اخلاق اجتماعی را بر اساس «تقوای مادی» شکل می‌دهد. چون تقوا به معنای دغدغه داشتن است؛ اما گاهی این دغدغه، نسبت به خداوند متعال و آخرت است و گاهی نسبت به از دست دادن دنیا است. دین هم در مقابل، دارای مناسک دیگری است که تقوای الهی را به دنبال دارد. (حسینی‌الهاشمی، 1378)

بر همین اساس است که در دعوت به دنیا و دنیاپرستی، هیچ کشوری نمی‌تواند از کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا پیشی بگیرد. به عبارت دیگر اگر بنا شود که انگیزش جامعه بر اساس «تقوای مادی» باشد و دنیاخواهی اصل قرار گیرد، حتماً برتری دنیاداران بر ما حتم و فرض خواهد بود؛ زیرا آن‌ها از نظر غلظت و شهوت مادی، بر ما غالب هستند. یعنی ما در ایران، به هر میزان هم که اهل غضب و شهوت مادی باشیم، سرعتی بیش از کسانی که مؤمن به عالم ماده هستند و کاری به عالم آخرت ندارند، نخواهیم داشت و در نهایت، تحت تسلط و ولایت آن‌ها خواهیم بود. آن‌گاه در قدم اول، مجبور خواهیم بود برای انگیزش اجتماعی، سرمایه داخلی را تمرکز دهیم و در قدم دوم از اعتبارات جهانی استفاده کنیم.

ایجاد انگیزش در نظام سرمایه‌داری به وسیله اختلاف طبقه انجام می‌گیرد، یعنی حتماً باید بین سرمایه‌دار و متخصص اختلاف طبقه در مصرف باشد تا انگیزه پس‌انداز و انگیزه تجمع به وجود بیاید و در نهایت، احترام «سرمایه» حفظ شود. البته نه تنها سرمایه‌دار باید بتواند نسبت به مدیر آمر باشد، بلکه مدیر هم باید بتواند نسبت به متخصص آمر باشد و متخصص هم باید نسبت به تکنسین آمر باشد و تکنسین هم باید نسبت به کارگر ساده آمر باشد. نظام سرمایه‌داری، این سلسله مراتب امر و نهی (ولایت مادی) را از طریق «نحوه توزیع ثروت» اعمال می‌کند. این اختلاف طبقه حتماً نسبت به طبقه پایین در قاعدهٔ هرم، «تحقیر» و برای طبقات بالا «تجلیل» ایجاد کرده و با مسلط نمودن طبقه بالاتر، به او اذن

تکبر می‌دهد. به عنوان نمونه در کلمه «اقشار آسیب‌پذیر» بزرگ‌ترین تحقیر مستتر است و ارائه خدمات به این دسته، ترحم به بیچارگانی را متبادر می‌سازد که عاجز از ارتقاء به رده‌های بالاتر بوده‌اند.

1/1/2- متغیر اصلی بودن انگیزش الهی در نظام اسلامی و تعریف تکنولوژی به تبع اخلاق (اصل بودن کرامت انسانی)

اما دین، انگیزش بر اساس «دائم‌افزایی سرمایه» را تخریب می‌کند. یعنی انسان شریف را به کسی تعریف نمی‌کند که عمرش را صرف حداکثر سازی سود می‌کند؛ بلکه انسان شریف را انسانی می‌داند که به دنبال توسعه اخلاق و تقرب الهی است. پس تعبد نسبت به خدا و آخرت‌خواهی، اصل در اخلاق شده و به دنبال آن ایثار و فداکاری شکل می‌گیرد. این فرهنگ، خود دارای مناسکی است و بستر پرورشی خاصی را ایجاد می‌کند.

1/1/3- شکست مدل‌های سرمایه‌داری در ایران به دلیل:

الف - مذهبی بودن جامعه و شکل‌گیری الگوی سیاسی مبتنی بر ارزش‌های غیر مادی
نظر دادن درباره «اقتصاد» بدون جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی، بسیار گمراه‌کننده است. لذا باید توجه داشت که در ایران، فرهنگ راسخ شیعی وجود دارد که بر پایه آن انقلاب اسلامی شکل گرفته است و پایگاه‌هایی برای مذهب در خود نظام تعبیه شده است. یعنی رهبر باید منتسب به دین باشد، شورای نگهبان (به عنوان نهاد حاکم بر قانون‌گذاری) و قوه قضاییه باید دینی باشد و قوه مجریه نیز اگر تنفیذ نشود، مورد قبول نیست. از سوی دیگر، این پایگاه‌ها دارای پشتوانه‌هایی در میان مردم است. لذا «دین» در این کشور، دارای قدرت است و نادیده گرفتن آن و بررسی تئوریک درباره امور مادی و نحوه اداره آن، موجب اشتباهات بزرگی خواهد شد. بر همین اساس، اصل قرار دادن «سرمایه» در جامعه‌ای چون ایران که برای نظام اجتماعی و فردی‌اش، زندگی مادی را انتخاب نکرده و به نظام ارزشی دیگری قایل است، ایجاد مشکل می‌کند. یعنی این جامعه نه در دستگاه تئوریک مادی می‌تواند به درستی تفسیر شود و نه این‌که رفتار چنین کشوری برای آن دستگاه قابل پیش‌بینی است. به عبارت دیگر در این‌جا انسان‌ها، انسان‌های اقتصادی (اکونومیک) نیستند و موضع‌گیری آن‌ها با مبنای مادی سرمایه‌داری، سازگاری ندارد. پس در جامعه متأثر از

انقلاب اسلامی، توسعه تکنولوژی هرگز نمی‌تواند برای امنیت اقتصادی اصل قرار گیرد، چون واضح است که فرهنگ توسعه تکنولوژی، مادی است و از نظام انگیزشی انقلاب تبعیت نمی‌کند. در واقع الگو و رفتار سیاسی ما به دلیل این که بر پایه ارزش‌های غیراقتصادی، انقلاب را بنا نهاده است، به صورت سرمایه‌داری قابل کنترل نیست و لذا اگر ساختار توسعه، متناسب با «انگیزش سیاسی و انقلابی» نباشد و فقط به «انگیزه اقتصادی» اکتفا کند، حتماً به شکست می‌انجامد. مسأله فرهنگ نیز در انگیزش اجتماعی بسیار مهم است. «سیاست» مقوله‌ای است که در جامعه باعث ارزش و تجلیل می‌شود و «فرهنگ» ساختاری است که آن ارزش را برای افراد مقنن می‌کند. حال اگر در انقلاب اسلامی، سمت و سوی این دو عامل، غیرمادی باشد ولی جهت فرهنگ «توسعه پایدار» به طرف مادیت باشد، توسعه «پایدار» نخواهد شد و با این فرهنگ و سیاست غیرمادی، دچار تنش شده و ناهنجاری تولید می‌کند. (حسینی‌الهاشمی، 1377)

از سوی دیگر، مردم ایران دارای فرهنگ راسخی هستند که بیش از هزار سال پیش با گرویدن به اسلام آغاز شده و بیش از سیصد سال است که با «تشیع» نضج گرفته و نسبت به عقاید وفادار و راسخاند که آن عقاید، هیچ تناسبی با تعریف شرافت بر اساس ثروت ندارد. فرهنگ مردم ایران، فرهنگ عاشورایی است که این مهم با توجه به جمعیت عزاداران حاضر در روز عاشورا روشن می‌شود. حال آیا این مردم، شرافتشان را در شرافت مادی و نظام سرمایه‌داری جست‌وجو می‌کند؟ حتی یک نفر از ایرانیان اعتقاد ندارد که سیدالشهدا(ع) برای مال شهید شده، بلکه حضرت را به عنوان کسی که با مظهر سرمایه‌داری و مظهر نظام سیاسی حامی اقتصاد دنیایی در آن زمان، (یعنی یزید)، درگیر بود، می‌شناسند. (حسینی‌الهاشمی، 1378) لذا بسیار خام‌اندیشی است که کسی در رابطه با فرهنگ یک جامعه، تلون‌های جزئی و ساده رفتاری را نسبت به موضوعات عمیق که در رفتار عمومی وجود دارد مقایسه کند و برای آن جزییات، برتری قایل شود. دین به واسطه سیدالشهدا(ع) (که مظهري، شایسته گریستن است) در جامعه حضور دارد. دلیل چنین ادعایی آن است که حداقل بیش از صدسال است که مردم برای مجالس روضه‌خوانی، هزینه پرداخت می‌کنند و اساساً یک‌سری از مشاغل برای ذکر و توجه به آخرت پیدا شده است. یعنی مردم، اهل منبر را در مراسمات ترحیم برای اموات خود دعوت می‌کنند و به آن‌ها پول می‌دهند، به گونه‌ای که زندگی یک قشر با وجود همین درآمدها می‌چرخد. در واقع پیدایش

«مشاغل اجتماعی» بر اساس یک فرهنگ، به معنای پذیرفته شدن جدی آن فرهنگ در یک جامعه است. این بافت چیزی نیست که در الگوی فرهنگی، قابلیت حذف داشته باشد و از بین بردن آن، همانند این است که در امور اقتصادی، تمامی مغازه‌ها تعطیل شوند! ملتی که سالانه میلیاردها تومان فقط در مضجع مبارک حضرت رضا (ع) پول می‌ریزند و در سال، تا 20 میلیون نفر به زیارت آن حضرت می‌روند؛ نشان می‌دهند که یک فرهنگ فعال در انگیزه جامعه حضور دارد. البته گرایش دیگر هم، یعنی گرایش سرمایه‌داری وجود دارد که در واقع فرهنگ تفاخر در مقابل فرهنگ ایثار و فرهنگ تحریص به دنیا، در برابر فرهنگ زهد قرار گرفته است. حتی اگر فرهنگ زهد هم در میان مردم نباشد، ولی حداقل فرهنگی وجود دارد که زندگی دنیایی را محور تحرک نمی‌داند، در حالی که در دستگاه سرمایه‌داری، «حرص» محور تحرک قرار گرفته است.

از این‌رو یک چالش بسیار بزرگ در فرهنگ اجتماعی وجود دارد: فرهنگ سرمایه‌داری با نوع هزینه‌کرد خود (اقتصاد) برای انگیزش و تحرک اجتماعی، بستر ایجاد می‌کند و فرهنگ مذهب هم با انگیزش الهی و آخرت‌خواهی کار می‌کند و با فرستادن نماینده به خبرگان و مجلس و سایر مراکز قدرت، در همه امور مؤثر است. علاوه بر این که انگیزش الهی در بافت زندگی مردم نیز حضور دارد. بنابراین دو قطبی شدن تبلیغ و فرهنگ پرورشی، نتیجه‌ای جز یک چالش شدید نخواهد داشت. که اثر منفی این چالش در حکومت و در «تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا» بروز و ظهور پیدا کرده و قابل رشد است؛ اما مردم هرگز تحمل حذف فرهنگ مذهب و عزاداری را نخواهند داشت. در واقع ارائه‌دهندگان مدل‌های اقتصادی، جامعه را بر اساس مزاج خود می‌سنجند و علی‌رغم شناسایی دقیق شاخصه‌های امور مادی، هیچ‌گونه شاخصه معین و تعریف شده‌ای نسبت به حالات درونی جامعه ندارند. درگیری این دو فرهنگ باعث می‌شود امنیت ارزش‌های غیراقتصادی، امنیت ارزش‌های اقتصادی را به خطر اندازد و چالش این دو با هم موجب می‌شود که مسایل سیاسی و انقلابی نسبت به امنیت اقتصادی اولویت پیدا کنند. (حسینی‌الهاسمی 1377)

ب - به وجود آمدن «گستاخی انقلابی» مبتنی بر ارزشمندی و کرامت اخلاقی انسان در مقابل الگوی مصرف طبقاتی نظام سرمایه‌داری

از طرف دیگر، با شکل‌گیری انقلاب در ایران، «گستاخی انقلابی» در میان مردم ایجاد شد که همانند گستاخی انقلابی در سایر کشورهای دنیا - که منحصرأ به اقتصاد مادی

تعریف می‌شود - نیست، چرا که ارزش انسانی مطرح شده در کشور ما، ارزش نهادن نسبت به کارآمدی اقتصادی انسان‌ها نبوده است بلکه یک ارزش سیاسی غیراقتصادی (مبارزه با ظلم) باعث این برتری شده است. یعنی یک ارزش سیاسی در فرهنگ اصل قرار گرفته و خدمات اداری و بخش‌های دیگر به صورت غیراقتصادی به مردم ارائه شده است. این کار، در نظام سرمایه‌داری قابل توجیه نیست؛ چرا که این نمونه از نیروی انسانی کاری انجام نداده است که در مقابل لازم باشد این بهره به او داده شود. به عبارت دیگر در جامعه‌ای که «شتاب به نفع تمرکز سرمایه» به پذیرش رسیده باشد، اختلاف طبقاتی به وجود خواهد آمد؛ ولی جامعه انقلابی، اختلاف طبقاتی را شکسته، بلکه اصلاً علیه اختلاف طبقاتی انقلاب شده است؛ یعنی اساساً برای «عدالت اجتماعی» انقلاب شده است و مفهوم «عدالت اجتماعی»، ضد «طبقه» است و تحقیر ناشی از استکبار مالی را نمی‌پذیرد. ولی نظام سرمایه‌داری در مصرف بیش‌تر هم به دنبال نیرومندتر شدن سرمایه است.

پس دو جهت با 180 درجه اختلاف وجود دارد: یک جهت، جهت انقلاب است که ارزش انسان را متغیر اصلی می‌داند و سرمایه را برای انسان - و نه انسان را برای سرمایه - می‌خواهد. اما جهت در نظام سرمایه‌داری، نیروی کار انسان (بازار کار) در کنار بازار کالا را به نفع «رشد بازار سرمایه» به گردش در می‌آورد. یعنی به انسان به صورت کالا نگاه می‌کند و برای هر فرد قیمت تعیین می‌کند؛ یعنی تعیین می‌کند که حق مصرف او در جامعه چه قدر است. سپس حق مصرف یک طبقه را به دلیل داشتن سرمایه و انباشتن آن، بیش از دیگران می‌داند. اما مردمی که به گستاخی انقلابی رسیده‌اند و برای آنان «کرامت انسان» اصل است، تحقیر از ناحیه سرمایه را نمی‌پذیرند. (حسینی‌الهامی، 1378)

بنابراین امنیت انقلاب در برخورد مستقیم با امنیت اقتصادی (امنیت سرمایه‌گذاری خارجی) قرار دارد چرا که «امنیت انقلاب»، راندمان سیاسی را اصل قرار می‌دهد ولی «امنیت اقتصادی»، راندمان اقتصادی را اصل قرار می‌دهد و هر دوی این‌ها به نسبت و در عینیت قاعده‌مند هستند: «امنیت اقتصادی» بر مبنای کارآمدی اقتصادی، تحقیر و تحریص و تنوع را عامل تحریک می‌داند ولی «امنیت سیاسی»، عامل تحریک مردم - حتی تا مرز شهادت - را با شرافت دیگری انجام می‌دهد و کسانی که شرافت را بر اساس سرمایه تعریف می‌کنند را تحقیر می‌کند. (حسینی‌الهامی، 1377)

در این درگیری و چالش بین این دو فرهنگ، یا باید به سمت دست برداشتن از انقلاب رفت که این کار مسلماً عملی نیست و مردم انقلابی ایران تا پای جان استقامت می‌ورزند؛ یا باید بر اساس انگیزه‌های مذهبی، مدل دیگری تولید کرد تا بتواند نظام «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» را با نظام اخلاقی و انگیزش مذهبی متناسب کند.

1/2- درگیری ساختارهای سرمایه‌داری با احکام الهی

1/2/1- قانون تجارت در شرکت‌های موجود، خلاف مقتضای فقه و احکام رساله گفته شد که ایجاد انگیزش اقتصاد مادی بدون اختلاف طبقه در مصرف ممکن نیست و سرعت و شتاب هم زمانی افزایش می‌یابد که تمرکز سرمایه، مبنایی برای اختلاف طبقه قرار گیرد. بنابراین باید سود سرمایه تضمین شود تا تجمع پیدا کند و در مراحل بعدی مسیر رشد را طی نماید. اولین واحد در نظام سرمایه‌داری «شرکت» است که وجود آن برای «تجمع سرمایه» ضروری است ولی وضع موجود شرکت‌ها با شرکت در اسلام تفاوتی اساسی دارد.

1/2/1/1- شرایطسازی برای تجمع ثروت در بخش خصوصی از طریق تفکیک مدیریت از مالکیت و تبدیل عین به سهام

تفکیک عین مال و تبدیل آن به سهام در شرکت‌های خصوصی، تفکیک مدیریت از مالکیت در شرکت‌ها و سپردن حق وکالت به مدیر عامل شرکت‌ها از خصوصیات شرکت‌های نظام سرمایه‌داری است. در شرکت‌های موجود برای حفظ امنیت و ثبات سرمایه در ابتدای کار، مالکیت را از عین جدا کرده و آن را به مالکیت بر ذمه حقوقی (نه حقیقی) تبدیل کرده و آن را به عهده سازمان می‌گذارند. (حسینی‌الهامی، 1378)

1/2/1/2- جایز بودن عقد شرکت در اسلام و تعلق مالکیت به نحو اشاعه بر عین موجب جلوگیری از تمرکز سرمایه در بخش خصوصی و جذب اعتبارات بانکی

خصوصیات شرکت مبتنی بر احکام رساله، جایز بودن عقد شرکت‌ها و تعلق مالکیت بر عین و مالکیت مشاع تک تک شرکاء بر عین مال است. یعنی اگر 4 نفر شریک، پولی را روی هم گذاشته و کالایی را خریداری کنند، همگی در عین مال شریک هستند و در تمام مال،

مالکیت بالاشاعه تک تک شرکاء حضور دارد ولو مقدار پول هر یک مساوی نباشد. لذا تفکیک کردن بین عین و ذمه و تبدیل آن به سهام خلاف مقتضای عقد است. اما در شرکت سرمایه‌داری، مالکیت به نحو اشاعه حضور ندارد، بلکه مالکیت به «اعتبار» تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر مالکیت در شرکت شرعی به نحو اشاعه، متعلق به «عین» است و به محض اعلام عدم رضایت یکی از اعضاء، هیچ کس حق ندارد هیچ نحوه تصرفی نسبت به هیچ بخشی از مال داشته باشد. ولی در شرکت سرمایه‌داری، مدیرعامل وجود دارد که دارای حق تصرف است و دیگران تنها اعتبار این شرکت را مالک هستند و می‌توانند آن را به عنوان سهم، خرید و فروش نمایند؛ نه خود عین را. پس شخصیت حقوقی، واسطه در تصمیم‌گیری و در مالکیت می‌شود و اعتبار آن شخصیت حقوقی حتی تا پنجاه بار دارای امکان گردش است ولی خود «عین» به صورت ثابت زیر نظر مدیریت حقوقی کار می‌کند. (حسینی‌الهاشمی، 1378) از سوی دیگر، شرکت در اسلام یک قرارداد جایز است؛ یعنی وقتی بین دو نفر و بیشتر قرارداد مشارکت تنظیم می‌شود، هر وقت بخواهند می‌توانند از یکدیگر جدا شوند. در مقابل شرکت در نظام سرمایه‌داری، یک قرارداد لازم است و به محض اراده اعضاء، امکان جدایی وجود ندارد و در نهایت، افراد می‌توانند سهام خود را به فروش رسانند؛ یعنی در شرکت‌های غربی به گونه‌ای اجازه داده می‌شود که هر روز عده‌ای در بازار بورس وارد شده و عده دیگری خارج شوند. در اسلام، شرکت مانع حق تصمیم‌گیری نسبت به مالکیت نمی‌شود؛ یعنی تصمیم‌گیری و مالکیت هر دو هم‌زمان حضور دارند؛ مگر نسبت به صغیر یا مجنون یا مهجور و یا نسبت به دولت آن هم در مورد اموالی که متعلق به عموم است که با دخالت غیرمستقیم صورت می‌گیرد. اما در نظام سرمایه‌داری، ابتدا افراد با آوردن پول، به عنوان شخصیت حقوقی شناخته می‌شوند و می‌توانند رأی داده و مدیرعامل را معین کنند و مدیرعامل نیز طبق سیاست‌گذاری افراد فوق، حق تصمیم‌گیری دارد. بنابراین مرحله دوم این است که این عقد لازم، شخصیت حقوقی ایجاد می‌کند و این شخصیت حقوقی، مستقل از اشخاص حقیقی، مسئولیت تصمیم‌گیری دارد که این روند به معنای فاصله افتادن بین مالکیت و مدیریت است. (حسینی‌الهاشمی، 1378)

دقت در احکام اسلامی به خوبی روشن می‌کند که این احکام به گونه‌ای است که اصلاً اجازه تجمع ثروت و تمرکز را در بخش خصوصی نمی‌دهد و نمی‌تواند وسیله تمرکز سرمایه شده و اعتبارات بانکی را جذب کند. از ابتدا تا آخر فقه، هر جا که صحبت از معاملات

اشخاص و متعاملین می‌شود، شرکتی تجویز نشده است که در آن، مالکیت حقوقی به اعتبار تعلق بگیرد بلکه اولاً مالکیت حقیقی است، ثانیاً متعلق به عین مال است. یعنی هر چه تعداد شرکاء بیشتر شود، احتمال تزلزل شرکت، افزایش پیدا می‌کند و لذا نباید اراده‌های زیادی در آن وارد شود که این نکته در تقابل کامل با «تفکیک بین مدیریت و مالکیت» است. (حسینی‌الهاشمی، 1378)

1/2/1/3- جایز بودن عقد وکالت در اسلام و وجود حق فسخ برای تک‌تک موکلین از سوی دیگر، گرچه در «وکالت» اسلامی، اراده از مالکیت به صورت نسبی جدا می‌شود اما این عقد هیچ‌گاه «مبدأ تمرکز سرمایه» نیست و مدیر عامل را به صورت مطلق بر اعیان مسلط نمی‌کند. یعنی این وکالت متناسب با مقتضای «عقد شرکت» است که بر اساس آن اولاً پیدایش شرکت در «عین» است و ثانیاً عقدی جایز است و همه اعضاء شرکت می‌توانند کار را متوقف کنند و اراده آن‌ها دائماً حاضر است. پس اگر در شرکت‌های غربی 50 درصد یا 70 درصد هم به موضوعی رأی دهند، امکان تصمیم‌گیری برای مدیر عامل با توجه به مخالفت سایر اعضاء، وجود دارد و این برخلاف مقتضای شرکت است. یعنی 30 درصد باقی‌مانده اساساً مدیرعامل را وکیل خود قرار نداده‌اند اما به دلیل رأی دیگران و حمایت قانون از این روند، تصمیم‌گیری انجام می‌شود که این کار برخلاف اختیار، بلوغ، رشد و اراده جدی مخالفین است که در کلیه امور معاملات و ایقاعات، توسط اسلام به رسمیت شناخته شده است. (حسینی‌الهاشمی، 1377) در واقع وکالت مدیرعامل به شرطی صحیح است که 100 درصد افراد به او رأی دهند و اگر حتی یک نفر به او رأی ندهد؛ شخص مدیرعامل، وکیل نخواهد بود. زیرا «وکالت» مبتنی بر رساله، عقدی جایز است و در همه حال قابلیت ابطال دارد. از طرف دیگر در حین انجام معاملات و به صرف عدم رضایت حتی یکی از اعضاء، انجام معامله ممنوع است.

1/2/1/4- بطلان حق استیلاء بر منافع غیر با مالکیت خصوصی و اختصاص این حق به دولت اسلامی در جهت توسعه خداپرستی پس باید توجه داشت که «تفکیک مالکیت از مدیریت» که به معنای سلب اختیارات آحاد بندگان خداست، در شرع اسلام جایز نیست جز توسط دولت اسلامی که بجای تحریص به دنیا، بر اساس تقوی تأسیس شده و دغدغه آن «توسعه خداپرستی» است. پس سلب اختیار

توسط دولت نیز یا باید به نفع عموم باشد یا به نفع شرع. اما در شرکت‌های موجود، سلب اختیار یک قشر به نفع قشر دیگر (سرمایه‌داران) است؛ نه به نفع عموم و لذا مورد قبول اسلام نیست. پس در شرع مقدس «سلب اختیار غیر» به هیچ‌وجه مجاز شمرده نمی‌شود، مگر این‌که به مصلحت اخروی آن فرد باشد. یعنی در جامعه اسلامی تسلیط بر غیر ممکن نیست، مگر آن‌که در جهت نفع عموم و نفع خود او انجام گیرد. لذا اختیار انسان اشرف است؛ یعنی همه افراد آزادند و حق تصمیم‌گیری دارند و در روابط اجتماعی، سلب اختیار از غیر نمی‌شود. بنابراین در ارگانیزه کردن قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، نمی‌توان نظامی ایجاد کرد، مگر این‌که «حق هماهنگ کردن» را به دسته‌ای خاص منتقل نمود. معنای حق هماهنگ کردن، پیدایش یک دولت و اقامه امری اجتماعی است که باید در جهت پرستش خداوند باشد نه اقامه حرص! (حسینی‌الهاشمی، 1378) حال دولت، گاهی دولت سیاسی است و گاهی دولت اقتصادی و ما مسلمانان در هیچ شرایطی حق نداریم بر اساس دنیاطلبی، دولت تأسیس کنیم! اما پیدایش یک سازمان و ارگانیزه کردن قدرت مالی بر اساس «سود»، به معنای تأسیس دولت غیراسلامی است. لذا اقتصاد اسلامی و الگوی تولید آن، قدرت و جلب اعتبارات متمرکز از جامعه را به بخش خصوصی نداده است بلکه این قدرت به دولت اختصاص دارد. یعنی دولت اسلامی می‌تواند تصمیمات و اختیارات را در بخش اقتصاد به نفع عموم منحل کند. البته این بحث به معنای حذف مالکیت خصوصی نبوده بلکه چنین مالکیتی، بعد از مالکیت دولتی و مالکیت تعاونی (اوقاف)، در درجه سوم قرار می‌گیرد. (صدوق، 1392)

1/2/2- تبدیل عقد جایز به عقد لازم «با شرط لازم ضمن عقد» به جهت اسلامی‌سازی شرکت‌های موجود و تنافی آن با وظایف دولت اسلامی در فراهم کردن بستر تحقق احکام و ممنوعیت «شرایط سازی مخالف با مقتضیات احکام»

در حال حاضر بر اساس مسأله آزاد بودن شرط در عقد جایز و تبدیل کردن عقد جایز به لازم، این نحوه از شرکت‌های نظام سرمایه‌داری پذیرفته شده است. یعنی عقد جائز شرکت اگر در ضمن عقد لازمی قرار بگیرد، لازم می‌شود (امام خمینی، 1368) و رعایت لوازم عقلی آن لازم نیست گرچه این شرط نباید منع شرعی داشته باشد. به نظر می‌رسد مطابق با احکام رساله‌ها، این شرط اگر از طرف «متعاملین» باشد، منعی ندارد. ولی گاهی

«دولت» چنین قرار و قانونی را وضع می‌کند که بحث اصلی و محل دقت و تأمل در همین‌جاست! در این صورت آیا ملاحظه لوازم عقلی و آثار عقد و شرایط ابتلایی که دولت آن را ایجاد می‌کند لازم است یا خیر؟ (حسینی‌الهاشمی، 1361) اگر دولت این شرط را بگذارد جایز است یا خیر؟! یعنی نهادی که می‌خواهد برای یک جامعه برنامه‌ریزی کند و به ساخت روابط اجتماعی بپردازد و با قانون‌گذاری خود شرایط و محیط ابتلاء برای دیگران ایجاد می‌کند، آیا می‌تواند زمینه اجتماعی را به نحوی فراهم کند که اختیار از انسان سلب شود؟! یا بعضی از احکام پیاده شود اما در پیاده شدن برخی احکام دیگر مانع ایجاد شود؟ علاوه بر این حتی اگر ملاحظه پیامدهای عقلی در متعاملین لازم نباشد، اما محاسبه پیامدهای عقلی معامله توسط ولی، قیم و وکیل - که حق تصرف در مال دیگری را دارند - ضروری است.

بنابراین اگر شرکتی که به صورت شرعی و عرفی ایجاد شده، «رسمی» محسوب نگردد و «اداره ثبت اسناد» آن را نپذیرد، نمی‌تواند از یک‌سری امکانات اجتماعی مانند وام و تسهیلات و... استفاده کند؛ چون چهارچوب پذیرش توسط «اداره ثبت اسناد»، چهارچوبه آراء سهام‌داران است. در واقع اگر شرکتی از نوع شرکت ثبتی نباشد، شناسنامه اجتماعی نخواهد داشت و در این صورت، شرکت جز برای آن افراد، رسمیت نخواهد داشت و برای کسی که طرف معامله شرکت شرعی قرار گرفته، حساب خاصی باز نمی‌کنند؛ زیرا اگر یکی از اعضای شرکت راضی نباشد، شرکت منحل می‌گردد. به عبارت دیگر دستگاه‌های رسمی کشور تنها از شرکت‌های ثبتی حمایت می‌کنند و شرکت شرعی، منزوی می‌شود. (حسینی‌الهاشمی، 1377-1376)

1/2/2/1- تجویز شرکت‌های غربی در شرایط اضطراری برای فرد

البته در جامعه غیراسلامی - فرضاً در یوگسلاوی - جدا شدن فرد از جمع و عدم شرکت در تعاونی‌ها دارای صرفه نیست همان‌طور که در کشوری مانند آمریکا برای فرد صرف ندارد که از طریق بانک و یا از طریق بازار بورس، کار نکند و بالاتر از این، عدم استفاده از خصوصیات جامعه برای فرد محال است. لذا در این کشورها تکلیفی بر مستقل بودن فرد در این موضوعات نمی‌باشد (حسینی‌الهاشمی، 1361). البته در ایران بحمدالله حکومت اسلامی تشکیل شده است، ولی چون نظام تا کنون به «مدل اسلامی اداره» دست

پیدا نکرده، فعلاً به صورت اضطرار علمی (نه اضطرار عینی) اجازه استفاده از این شرکت‌ها داده می‌شود. اما دولت و کسانی که در مقام مشاوره و طراحی سیستم اقتصاد اسلامی هستند، صحیح نیست که شرایط را ثابت فرض کرده و احکام اسلام را ابزار امضاء آن شرایط و ساختارهای برآمده از تمدن مادی کنند و برای مردم محیط ابتلاء درست کنند.

1/2/2/2- ضرورت اصل قرار گرفتن احکام رساله‌های عملیه و شناسایی مقتضیات آن‌ها به جای ترکیب سازی از احکام برای امضای شرایط موجود و توجیه عینیت روشن شد که مقتضای طبیعی «عقد شرکت» این است که عقدی جایز است و تک تک اعضاء دارای مالکیت مشاع هستند؛ همچنان که عقد وکالت، عقدی جایز است و موکلین دارای حق فسخ هستند و لذا نمی‌توان با معاملات غیر معقول و توجیهات شرعی، خاصیت «لازم بودن» را بر آن بار کرد و شرایط اجتماعی را بر این اساس سامان داد. (رضایی، 1383)

بنابراین وقتی طبیعت عقد شرکت در اسلام «جایز» است، آیا در قانون‌گذاری‌ها باید وضعیت فعلی شرکت‌ها بعنوان یک ساختار محقق، اصل قرار گیرد و برای حفظ آن، در احکام رساله دست‌برد و این عقد جایز را به وسیله شرط عقد خارج، به عقدی لازم بدل کرد؟! یعنی به جای این که احکام رساله، به عنوان امر ثابت فرض شود و ساختارهای فعلی بر اساس آن تغییر یابند، بالعکس عمل شود و با قرار دادن آن در حیطه اضطرارها، رساله به «توجیه‌کننده ساختارهای اجتماعی موجود» تبدیل گردد و بمثابه ماشین امضایی برای موضوعات تمدن جدید تلقی شود؟! (حسینی‌الهاشمی، 1378) لذا می‌توان با تورتق رساله، برخی احکام باب اجاره را متناسب با سرمایه‌داری تفسیر کرد و آن را سازگار با قوانین خصوصی‌سازی دانست و برخی احکام دیگر را طرفدار کارگر محسوب کرد و از آن برای تدوین قانون کار استفاده نمود! اما آیا این کار صحیح است؟! یا با توجه به یک فصل از احکام رساله، باید یک موضوع را آن‌طور که اسلام تعیین کرده و بدون دخالت‌های شخصی و ملاحظه شرایط و محیط، در نظر گرفت؟ همان‌طور که فقها باید در استنباط از کلمات وحی دقت‌های زیادی به خرج دهند و نظر شخصی خود را به هیچ وجه در آن دخالت ندهند و ابداً توجهی به شرایط و موضوعات نداشته، بلکه فقط به کلمات توجه کنند تا این استناد ممکن شود که: این حکم، حکم خداست. (حسینی‌الهاشمی، 1361) پس سؤال اصلی

این است که آیا می‌توان احکامی را از رساله انتخاب کرده و با هم ترکیب نمود در حالی که هیچ یک از این اجزاء ترکیب شده، تناقضی با هم ندارند؛ اما در عمل، برنامه‌ای اجرا شود که سیستم‌هایی که از نظر فکری، در تناقض آشکار با ما هستند آن را تولید نموده‌اند؟! در واقع اگر تک‌تک احکام، سازگار با رساله باشد و به مبنای تمییز و کیفیت تنظیم آن هم توجهی نشود و با این کار، هماهنگی با نظام جهانی از نظر اعمال اجتماعی (و نه اعمال فردی) ممکن گردد؛ آیا این هماهنگی با نظام پولی و مالی و بازرگانی جهانی و خود ثابت نمی‌کند که جایی از کار ما دچار نقص است؟! (حسینی‌الهاشمی، 1361) علاوه بر همه این مباحث، قرار و معامله وقتی در اسلام محترم است که به نفع عموم باشد نه به نفع یک قشر خاص. به عبارت دیگر اسلام، «تکامل‌گرایی» را در مرحله اول و «جامعه‌گرایی» را در مرحله دوم، اصل قرار داده و فرد را تابعی از آن دو دانسته است. البته نکته فوق، دقیقاً برعکس نگرش متحجرین است که درکی از موضوعات جدید تمدن موجود - مانند «مالکیت در سیستم و نظام» - ندارند و ادراک آن‌ها از این مقولات، مربوط به حدود صد سال قبل است و تعریف آنها از «مال» و «طیب نفس» با تعریف چک و اخذ موافقت اصولی و گشایش اعتبار، تفاوت ماهوی دارد.

1/3- درگیری نظام سرمایه‌داری با اعتقادات دینی و فرهنگ حجیت‌گرایی در جامعه ایران
 1/3/1- اصل قرار گرفتن رابطه انسان با جهان و تبعیت اخلاق و کرامت انسانی از توسعه تکنولوژی در نظام سرمایه‌داری

در تئوری مدیریت مدرنیته - چه در مدیریت شهوت که غرب به آن قایل است و انسان‌شناسی در آن اصل است و چه در مدیریت غضب که مارکسیست‌ها به آن قایلند و جامعه‌شناسی در آن اصل است - «رابطه انسان با جهان» اصل قرار گرفته و به تبع آن است که «رابطه انسان با انسان» تعریف می‌شود. در این صورت نرم‌افزارها (رابطه انسان با انسان) تابع سخت‌افزارها (رابطه انسان با جهان) قرار می‌گیرد یعنی تکنولوژی، اصل شده و اخلاق به تبع آن تعریف می‌گردد و کرامت انسانی فدای توسعه تکنولوژی می‌شود. اگر منطقی «سود مادی» به عنوان علت حرکت معرفی شود، در آن صورت «ماده» حرف اول را می‌زند. ولی اگر قایل به مخلوق بودن ماده شویم طبیعی است که متغیر اصلی امر دیگری خواهد

بود. اما در این نوع مدیریت اساساً بحثی از رابطه انسان با خدا مطرح نیست و مذهب، مقوله‌ای فردی و سلیقه‌ای محسوب می‌شود که انسان‌ها در انتخاب آن آزادند.

این در حالی است که عالم، عالم اختیار است و پایه حرکت به اختیار برمی‌گردد؛ ولی اختیار از سنخ عالم ماده نیست بلکه از سنخ مسؤولیت‌پذیری و عالم تکلیف است. بر این اساس، تعریف انسان در نظام خلافت بیان می‌شود و انگیزه‌های روحی و اخلاق بر امور مادی مقدم می‌گردد و اخلاق، تابع آثار مادی بر انسان، نخواهد بود. (حسینی‌الهاشمی، 1378)

1/3/2- عدم امکان تأویل دین بر اساس نظام سرمایه‌داری بدلیل جریان «حجیت» در استنباط از نقل و «انفتاح باب اجتهاد» در فرهنگ مذهب و تحمیل لوازم دین‌داری بر مدل‌های موجود

در واقع اقتصاد سرمایه‌داری با ارزش‌های استدلالی در جهان‌بینی (تعریف از انسان، جهان، آگاهی و علم) درگیر است زیرا در جامعه‌ی ما مطالبی وجود دارد که «امور نقلی» نام می‌گیرد و احترام آن از امور عقلی بالاتر است و عقل به مقداری که بتواند خدمت‌گزار قرآن باشد در میان ملت ایران پذیرفته می‌شود. این فرهنگ با فرهنگ بومی در غرب تفاوت بسیار زیادی دارد و لذا دین در ایران، قابل تأویل به صورت مادی نیست. یعنی مردمی که اعتقاد به خدا و پیامبر را از قبیل محاسبات عقلانی و برآمده‌ی از جامعه نمی‌دانند، تنها به دنبال «حجیت» می‌باشند؛ در حالی که توجیه ادراکات کارشناسی و علمی به وسیله دین به معنای دست برداشتن از «حجیت» است که این کار تجربه شده و در دوران مجاهدین خلق امتحان خود را پس داده است و مطالعه دین بر اساس پیش‌داوری حسی، به نفع دین ختم شده است. پس ایمان به آخرت و به غیب، «حجیت» را می‌طلبد و «حجیت» با انحصار اعتقاد به رابطه با دنیا و اصل و محور بودن پرستش دنیا و تحریم بر آن - که اساس سرمایه‌داری و تکنولوژی غرب است - سازگار نیست.

بنابراین کارشناسی موجود می‌تواند امور نقلی را ملاحظه نکند اما مجبور خواهد شد که اثر آن را در عینیت جامعه ایران مشاهده نماید. یعنی ارتباط ما با نقل از مسیر حجیت می‌گذرد و حجیت نیز غیر از عمل «تأویل حسی» است. لذا کارشناسی موجود نمی‌تواند در جامعه اسلامی ایران، اخلاق را تابع تکنیک قرار دهد بلکه از آن‌جا که حجیت، تطرق احتمال و انفتاح باب اجتهاد را می‌پذیرد؛ قدرت هماهنگ کردن عینیت را به‌دست خواهد

آورد و می‌تواند لوازم عقلی مرتبه دوم و سوم نقل را نسبت به مواضعی که قبلاً نظر نداده است، بگستراند و تا آن‌جا پیش رود که برای اقتصاد و سیاست نیز مدل ارائه دهد. زیرا «وحی» را به عنوان اصل ثابت قرار داده و لازمه آن را ملاحظه کرده است تا روشن شود که در اقتصاد، سیاست و یا هر جای دیگر چگونه باید عمل کرد. به عبارت دیگر به جای این‌که «سرمایه»، محور تفسیر «دین» شود، «دین» می‌تواند به عنوان محوری برای اداره تکنولوژی قرار گیرد؛ یعنی می‌تواند «نیاز» را تعریف نموده و بیان کند که انسان مؤمن چه رابطه‌ای را با جهان لازم دارد. البته کارشناسی موجود می‌تواند این واقعیت را ملاحظه نکند ولی این به معنای آن نیست که چنین واقعیتی وجود ندارد.

این چالش از جمله مواردی است که حتماً مدل سازمان برنامه و بودجه را با شکست مواجه می‌کند؛ زیرا کلیه نظرات آن را در معرض قیدهایی قرار می‌دهد که نه می‌تواند اهداف مدل مادی را تأمین کرده و نه انتظارات دینی را محقق کند که در این صورت دچار ناتوانی خواهد شد. یعنی دیگر نمی‌تواند به صورت سیستمی و هماهنگ کار کند و مجبور است تخصیص‌هایی را بپذیرد که علاقه‌ای به آن‌ها ندارد. مثلاً تخصیص‌هایی که برای امر یارانه یا به منظور کالاهای ضروری و استراتژیک ارائه می‌شود، با مبنای نظام سرمایه‌داری ناسازگار است. اما علاوه بر این‌ها، سیستم مجبور به انجام تخصیص‌هایی می‌شود که دقیقاً بر ضد مبنای اوست. به عنوان مثال در ایام عاشورا، وزارت بازرگانی مجبور می‌شود حواله برنج صادر کند. هیچ دولتی نمی‌تواند با این مردم کار کند و در عین حال، این مسایل را به خود مرتبط نداند و هر دولتی در ایران، مجبور است برای برنج، روغن، قند، شکر، چای و دیگر اقلام مورد نیاز برای مراسم مذهبی حواله دهد. (حسینی‌الهاسمی، 1378)

2- حکومت؛ تحقق فقه در همه زوایای زندگی در تئوری حضرت امام

اسلام دین کامل و جامعی است که در همه زمان‌ها و شرایط قابلیت جریان دارد. علما و فقهای عظام عمدتاً دین‌داری را در عمل به احکام و نهایتاً مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی تعریف می‌نمودند اما از سال 42 به بعد امام خمینی (ره)، معنای دین‌داری را عمق بخشیده و تشکیل حکومت برای پیاده کردن احکام را امری ضروری و فرض بر مسلمین دانستند. بیانات امام در کتاب ولایت فقیه و حکومت اسلامی حاکی از این ضرورت است. (امام خمینی، 1385) و در نهایت امام (ره) در تعریف حکومت دینی می‌فرمایند: «حکومت از

نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمام فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد تمام معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است». (امام خمینی، 1367)

در شرایطی که تمدن مادی، نظام معیشتی مردم جهان را رقم می‌زند و مسلمانان نیز در این محیط و شرایط به الگوگیری از این مدل‌ها روی آورده‌اند، چگونه می‌توان پیاده کردن احکام دینی و تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی را در این محیط ظلمانی دنبال کرد. به فرموده رهبر معظم انقلاب، همه هویت ادبیات موجود حوزه به علاوه همه هویت ادبیات دانشگاه را به عرصه بیاورید و یک راه جدید پیدا کنید. همه بضاعت ایمان حوزه و عقلانیت حوزه با همه کارآمدی‌های ادبیات دانشگاه در همه افق‌ها و تجربه‌ها بر روی هم جمع شوند و یک راهی نو برای تحقق آرمان‌های اسلام پیدا کنند تا آن امر وجدانی از دین اسلام را که اعتقاد داریم دین کامل و جامع است؛ بتوانیم در همه هنجارهای نظام در اقامه کلمه حق به اجرا درآوریم. تأمل در مطالبه‌ی به حق حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری از ابتدا جامعه علمی و ایمانی کشور را در برابر یک سؤال اساسی قرار می‌دهد:

آن طرف تمدن مادی است و موضوعاتش! این طرف هم، دین اسلام است و احکامش! حال احکام کلی شرع انور اسلام، چگونه بر موضوعات پیچیده و تخصصی تمدن مادی امروز تطبیق پیدا می‌کند؟! تا بتوان گفت «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمام فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است».

2/1- تفاوت منزلت تفقه و منزلت تحقق دین

دو منزلت در رابطه با وحی می‌توان مطرح کرد: منزلت تشریع کلمات وحی که در این منزلت، التزام عملی و قلبی به دستورات آن داشته و آن‌ها را حق می‌دانیم ولی در تحقق هم باید بتوانیم استناد فعل و عمل خارجی را به دین تمام کنیم، همان‌طور که امام (ره) در کتاب حکومت دینی می‌فرمایند: بیان دین فقط بیان احکام نیست چرا که نبی اکرم (ص) می‌توانست احکام و قوانین را نوشته و در اختیار مردم قرار دهد و دیگر احتیاجی به تعیین حاکم و ایجاد حکومت نبود! (امام خمینی، 1385) اساساً می‌توان گفت مسأله امامت به دنبال تحقق دین است. ولی تفقه فقهای ما در طول غیبت تا کنون در محدوده فهم کلمات

وحی و بیان مناسک بوده، اما با ایجاد حکومت اسلامی ضرورت تحقق دین در عینیت مطرح می‌شود.

تفاوت این دو منزلت در این است که در «منزلت تفقه» کلمات وحی اصل قرار گرفته و استنباط احکام از این کلمات به واسطه علم اصول صورت می‌گیرد که نتیجه این استنباط، در رساله عملیه جمع‌آوری می‌شود. اما در بحث «تحقق دین» اصلاً از متون و منابع استفاده نمی‌کنیم بلکه فقط به رساله اکتفا کرده و او به عنوان اصل اولیه، حاکم بر شناسایی موضوعات تخصصی قرار می‌گیرد. علاوه بر آن در استنباط احکام از منابع، حق نگاه کردن به آثار را نداریم (مانند قیاس) بلکه نظر به این است که کلمات چه دستوری می‌دهند. (حسینی‌الهاشمی، 1378) ولی در عمل و پیاده کردن احکام رساله قطعاً آثار آن احکام ملاحظه می‌شود. به عنوان نمونه در خریدن یا اجاره کردن منزل به چه چیز توجه می‌شود؟ به صرفه بودن یا نبودن آن. یعنی نظر به آثار آن شده است. می‌گویند چرا منزل خریدی و اجاره نکردی؟! می‌گوید: خریدن برایم با صرفه‌تر بود. صحت معامله منوط به عمل در چارچوب احکام است ولی در این که کدام یک را انتخاب کند طبیعی است که هر کدام که بیشتر مقرون به صرفه است، انتخاب می‌شود. یعنی نگاه به آثار آن می‌شود.

«تحقق دین»، در دو فاز قابلیت طرح دارد. فاز اول مرحله پیاده کردن احکام رساله است که توجه به آثار در آن ضروری است و این آثار با تشخیص عقلی و عقلایی به دست می‌آید؛ یعنی مصلحتی که فرد یا دولت در چارچوب احکام تشخیص می‌دهد. در این مرحله عمل فرد منتسب به دین می‌شود. فاز دوم مرحله تحقق دین با دستیابی به «نظام حجیت، معادله، مدل اسلامی» است که در این مرحله ربط اعمال و موضع‌گیری‌ها به دین تمام می‌شود. (صدوق، 1392) از آنجایی که در معارف دینی سه دسته «معارف محتمل»، «معارف محقق» و «معارف مستند» وجود دارد، «معارف مستند» را از فقه‌های عظام گرفته و آن را به عنوان اصول موضوعه می‌پذیریم. اما «معارف محقق» ما فعلاً به دست کارشناسی روز بوده که مبنای آن مدل‌های نظام مادی سرمایه‌داری - است که در مباحث مطرح شده به اثبات درگیری و تضاد آن با ارزش‌های مذهبی، احکام و اعتقادات دینی پرداختیم «معارف محتمل» شامل سه حوزه «تفکر، تفقه و تحقق» می‌شود که برای قاعده‌مند کردن این معارف در هر سه حوزه احتیاج به منطق داریم و به دنبال آن لازم است این منطق‌ها بر مبنای واحدی (عقلانیت دین‌محور) هماهنگ شوند. فلسفه نظام ولایت متکفل این

هماهنگی است و در نهایت روش‌های خاص به سه منطق «حجّیت، معادله، مدل» تبدیل می‌گردد که توانمندی ارائه مانیفست تمدن بر محوریت دین را دارا می‌باشد. در «منزلت تفقه» و استناد احکام به شارع مقدس، فقهای عظام با تلاش گسترده به واسطه علم اصول، احکامی را استنباط کرده‌اند که آن را به عنوان اصول موضوعه می‌پذیریم (گرچه با ایجاد حکومت اسلامی، نیازهای حکومتی جدید ایجاد شده است که برای پاسخ‌گویی به آن احتیاج به استنباط احکام حکومتی داشته که لازمه آن توسعه اصول فقه و دستیابی به فقه حکومتی می‌باشد) و با این اطلاعات وارد عرصه مسایل جامعه‌شناسی و مدیریت نظام شده و به دنبال بررسی این مهم هستیم که چگونه با اصل قرار دادن رساله‌های عملیه و استنباط اقتضای احکام و ثابت گرفتن آن، می‌توان شرایط را به نفع امر ثابت حل کرد؟!

گاه فرد به دنبال تحقق دین است و گاه حکومت می‌خواهد دین را محقق کند. در سطحی که دین در منزلت حکومتی می‌خواهد جریان یابد و مدعی است که می‌خواهد زندگی مردم و نظام اجتماعی را مبتنی بر اصل قرار دادن احکام و دستورات دین مدیریت کند، حق نیست که شرایطی را امضاء کند که دنیامحوری و رفاه حرف اول را بزند چرا که شرایط را حکومت‌ها می‌سازند و حکومت دینی حق ندارد شرایط مادی محض برای عباد درست کند. گرچه یک بخش آن قطعاً مادی است ولی باید خیرات و ارزش‌های دینی محور باشد و در ساختارسازی باید توجه به آثار و مقتضیات احکام داشته باشد و ببیند چه چیزی را می‌خواهد محقق کند آیا استراتژی یک نظام توجه به اصل بودن نیروی انسانی و حفظ کرامت الهی آن است یا تولید و افزایش ثروت!

2/2- منطق انطباق ابزار تطبیق احکام کلی بر موضوعات پیچیده اولین نیاز جمهوری اسلامی در سطح جریان احکام و رعایت اقتضائات آن

2/2/1- منطق تفکر، ابزار بازدارنده فکر از خطای در استدلال

بنا به تعریف علماء «منطق آله قانونیه تعصم مراعاتها الذهن عن الخطا فی الفکر»، کاربرد منطق صوری در استدلال‌ها بر کسی پوشیده نیست؛ گرچه به دلیل انتزاعی بودن آن قدرت هماهنگی موضوعات عینی را نداشته و لازم است دقت مجدد در آن صورت گیرد.

2/2/2- منطق تفقه، ابزار بازدارنده دخالت‌های علمی و برداشت‌های شخصی در استنباط از کلمات وحی

دسترسی به وحی یا بر اساس اجتهاد ترجیحی است (یعنی استفاده از روش‌هایی که به واسطه رجحان نظری و عقلی خود به دست آورده‌ایم) که شیوه‌های مختلفی دارد چون: قیاس، استحسان، استصلاح، تأویل که منجر به دینامیزم قرآن می‌شود. دینامیزم با اصالت وحی سازگار نیست، چرا که هر جا علم، اصل قرار گیرد و بخواهیم وحی را بر اساس آن بیان کنیم، «تأویل بر اساس اصالت علم» صورت می‌گیرد که پیچیده‌ترین آن هم شیوه‌ای است که منافقین قایل به آن بودند. و یا بر اساس اجتهاد تخریحی است که شامل دو روش است، روش اخباریین که عقل را در فهم از کلمات به کار نمی‌گیرند و روش اصولیین که با کمال دقت از عقل در فهم از کلمات استفاده می‌کنند. قوی‌ترین روش، «روش اصولیین» است که در یک نسبت ریاضی و قاعده‌مندی احکام را به دست می‌آورند. بنابراین می‌توان گفت فلسفه الهی، قوانینی که برای تعیین موضع لازم است را به ما تحویل داده و در رساله‌های عملیه جمع‌آوری شده است.

2/2/3- منطق انطباق، ابزار بازدارنده از خطای در استناد و تطبیق احکام رساله بر موضوعات پیچیده و تخصصی

بشر محتاج موضع‌گیری است. موضع‌گیری گاه انفعالی و گاه غیرانفعالی است. موضع‌گیری که بر اساس سه مرحله شناخت علمی «استاتیک، سینماتیک و دینامیک» صورت می‌گیرد، همگی انفعالی است. اگر چه در ابتدا غیرانفعالی به نظر برسد. اما اگر توانستیم رابطه بین قوانین حرکت (شناخت دینامیک) و قوانین حاکم بر حرکت (شناخت فلسفی) را به دست آوریم، در این صورت حرکت ما به صورت نسبی از غیر انفعالی خارج می‌شود. قوانین حرکت چه در نزد مادی و چه در نزد الهی، تابعی از فلسفه حاکم بر حرکت است یعنی فلسفه‌ای که «علت پیدایش» را می‌گوید. فلسفه مادی، ماده را علت پیدایش می‌داند و در موضع‌گیری نسبت به شناسایی علت بیماری یک جامعه هم فلسفه مادی را حاکم می‌کند و فرضاً بر اساس تضاد، شناسایی و موضع‌گیری صورت می‌گیرد. اما فلسفه الهی، ماده را اصل ندانسته و جهان را مخلوق خداوند می‌داند که آن را به جهت علت غایی خاصی خلق کرده و سیر نهایی آن هم به طرف جهت غایی است. لذا بر «حرکت» قوانینی

حاکم است که با علت غایی رابطه داشته که شناخت ما نسبت به آن جز از طریق وحی ممکن نیست. اگر تعیین موضع ما تابع یکی از دو عالم یعنی دنیا باشد، مفید نیست. بلکه باید تابع هر دو یا کل عالم (دنیا و آخرت) باشد. حال هر چند ادراک ما از کلمات وحی نیز نسبی است ولی راه فرار نمی‌شود که بگوییم منهای «کلمات وحی» سراغ خود «ماده» می‌آییم. باید هر دو ملاحظه شود، ولی چون هر دو را نمی‌توانیم ملاحظه کنیم، قوانین وحی اولویت پیدا می‌کند. ارتباط ما با وحی از طریق کلمات معصومین است که مجموعه احکام با استنباط فقهای عظام، در رساله‌های عملیه جمع‌آوری شده است که باید ملاک عمل ما قرار گیرد. اما این احکام کلی است و موضوعات و مصادیق آن جزئی می‌باشد. یعنی در شرایط و زمان‌های مختلف‌اند، حال باید دید رابطه این حکم و موضوع چگونه باید باشد و چگونه می‌توان حکم موضوعی را شناخت؟ موضوعات به سه دسته «مستنبطه، عرفیه، تخصصی» تقسیم می‌شوند. «موضوعات مستنبطه»، موضوعات شرعی‌اند که شناسایی آن همچون احکام از طریق شرع است، مثل نماز؛ «موضوعات عرفیه» موضوعات بدیهی می‌باشند که به راحتی برای عرف قابل شناسایی و تشخیص است. اما «موضوعات تخصصی»، موضوعات پیچیده‌اند که ضرورتاً شناسایی آن‌ها ابزار و دقت لازم را احتیاج دارد. حال باید دید در شناسایی این موضوعات چه چیز اصل قرار می‌گیرد؟ وحی و احکام رساله یا علم! اگر علم را اصل بگیریم، عملاً تعیین موضوع به دست فلسفه دیگری می‌افتد که مادی است و با اصول موضوعه‌مان که آن را از وحی می‌گیریم، هماهنگی ندارد.

به عبارت دیگر آیا تعیین موضع به عهده عقل است یا به عهده وحی؟ یعنی «منطق عمل»، منطقی که کیفیت موضع‌گیری ما را مشخص می‌کند، و منطقی که کیفیت نظر و یا کیفیت ادراکات ما را مشخص می‌کند، می‌تواند از هم‌دیگر کاملاً جدا باشد؟ یعنی منطق نظری، ما را تا مرحله بیان حکم آورده. (این واجب است و آن حرام است) و قلباً هم به آن ملتزم شویم ولی ریشه منطق عملی ما جای دیگری باشد و به گونه دیگر جهان را بررسی کرده و نظر دهد؟! این عمل، علم‌گرایی و اصیل دیدن علم در تعیین موضع است! و مثل آن‌جایی است که علم را در تعیین حکم اصیل بدانیم؛ که در منزلت تفقه دین و استنباط احکام به شدت از طرف فقها طرد شده است؛ حال اگر علم اصل باشد؛ یعنی تجربه اصل است؛ یعنی منطق دیگری اصل می‌شود و هماهنگی در این سطح اتفاق نمی‌افتد چون مخالف با جهت غایی که وحی حاکی از آن است می‌باشد. لذا باید «وحی» به نحوی در

تعیین موضعی که جهت علم را مشخص می‌کند و حتی در خود شناسایی آن مؤثر باشد؛ یعنی ربا را منشأ رشد ندانیم بلکه یقین بدانیم که منشأ زوال است و به دنبال منشأ زوال آن باشیم. اگر در ابتدا رشدی به ذهن آید و آمارها آن را نشان دهد، باید دید در این رشد چه نقص مهمی است و چرا به صورت رشد جلوه کرده است؟! بنابراین در همه توصیفاتی که انجام می‌شود، اصل موضوعه‌ی ما به جای این که از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی روز گرفته شود، باید از دین اخذ شود و به جای این که در تفسیر انسان بگوییم انسان طماع است، یا انسان رفاه طلب است و منشأ حرکت انسان را «رفاه‌طلبی» بدانیم، «مختار بودن» انسان را باید مبنا قرار داد. لذا همان گونه که اصیل دیدن علم، در مرحله حکم و استنباط از کلمات وحی در نزد فقها غلط است، اصیل دیدن علم، مستقل و کامل دیدن آن هم در «تعیین موضع» قطعاً درست نیست؛ چرا که در این جا هم استغنائی از وحی در تعیین موضع را می‌رساند. یعنی در عمل، علم، برنامه ما را تنظیم می‌کند و بعد از آن به قسمت‌هایی که شرع از آن نهی می‌کند، نزدیک نمی‌شویم، ولی بقیه را انجام می‌دهیم! مسلماً اگر موضع‌گیری ما باید بر اساس وحی باشد نه در چهارچوب وحی، موافقت قطعی معنا می‌یابد نه عدم مخالفت! گاهی یک موضع‌گیری علیه مکتب نیست؛ یعنی مخالفت حتمی با شرع ندارد و معنای آن، این می‌شود که ممکن است موافقت داشته باشد و ممکن است موافقت نداشته باشد! این «موافقت احتمالی» با «مخالفت احتمالی» هم قابلیت جمع دارد. اما می‌گوییم، باید حتماً «موافقت حتمی» هم باشد، حال سؤال می‌شود مگر می‌توان موافقت قطعی را به دست آورد، چرا که ادراک بشر با عینیات خارج نمی‌تواند برابری قطعی داشته باشد! می‌گوییم همان گونه که جهت سعی و جهت تحقیق در روش اصولیین به دست آوردن فتوی از متونی می‌باشد که در اختیار ما است و چیز دیگری غیر از وحی را اصل قرار نداده و تلاش می‌کنند با پیش‌داوری سراغ این متون نروند و رأی خودشان را اصل قرار ندهند؛ در این جا هم می‌گوییم ملاحظه نسبت به اشیاء، امیال یا آراء شخصی خود، در تعیین موضع اساس قرار نگیرد. بلکه قوانین وحی، اصل قرار گرفته و سعی در جریان و انطباق آن قوانین بر شرایط مختلف شود. بنابراین شرایط مختلف را نسبت به علت غایی ملاحظه کردن و حرکت قطعی آن‌ها را به آن طرف ملاحظه کردن، اصل و اساس است. (حسینی‌الهاشمی، 1361)

شناخت، احتیاج به روش دارد که آن را بر پایه‌های عقلی می‌سازند. یعنی کل روش‌ها و منطق‌ها باید از عقل گرفته شود نه وحی. اعم از «منطق استنتاج» که با آن جهان‌بینی را

تمام می‌کنند یا «منطق استناد» که به وسیله آن استناد احکام به کلمات وحی تمام می‌شود و «منطق انطباق» که برای شناسایی موضوعات پیچیده و تخصصی و جریان احکام بر آن‌ها لازم می‌شود، (که در این مقاله به دنبال اثبات نیازمندی به آن در موضوعات تخصصی و حکومتی برای جلوگیری از خطا در پیاده شدن احکام در عینیت هستیم) هر سه منطق، عقلی است ولی هر سه باید بر یک مبنا استوار شود تا هماهنگی نظر و عمل را نتیجه دهد. یعنی روش دسته‌بندی برای نتیجه‌گیری در مفاهیم، در کلمات و در شناسایی موضوعات نمی‌تواند از هم‌دیگر جدا باشد. اگر این سه بر سه پایه بنا شود، در نهایت انسجام فکر و عمل را نتیجه نخواهد داد.

«منطق انطباق»، روش سیستمی است که در تعریف ساده می‌توان سیستم را «برخورد در رابطه» یعنی «در رابطه ملاحظه کردن خصلت» تعریف کرد که دارای «هدف، مبنا، عوامل، اجزا و روابط» است که در مرحله ساخت ابتدا هدف را مشخص کرد. و پس از آن علت پیدایش یعنی مبنا را یافته و به تقسیم‌بندی عوامل پرداخته و در نهایت به بررسی در «موازنه بودن» این عوامل می‌پردازیم. در موازنه بودن یعنی هماهنگی، همگن و سازگار بودن با حرکت جهان که بر اساس مبنای فلسفی اثبات شد که هماهنگ بودن با حرکت جهان، به معنای هماهنگی با علت غایی و «وحی» است که در حال حاضر رساله عملیه ملاک عمل قرار می‌گیرد و ضرورتاً وظیفه ما مسلمانان هماهنگی اعمال و رفتار (فردی و اجتماعی) با احکام رساله‌هاست که باید بر اساس احکام رساله عمل کرد نه در چارچوب! چرا که می‌توان از احکام رساله مضاربه و بیع و وکالت را گرفت و با آن بانکی ساخت که کینز می‌خواهد یعنی بر مبنای اصالت مصرف یک نظام پولی مبتنی بر بهره را درست کرد، ولی این در چارچوب عمل کردن است نه عمل بر اساس احکام! (حسینی‌الهاسمی، 1361)

بنابراین باید سیستمی ساخت که از یک طرف قیاس نباشد، یعنی دنبال علت‌یابی نسبت به احکام نبوده، چون احکام تبعیدی است - و نه فقها در استنباط احکام به دنبال علت‌یابی هستند و نه ما در پیاده کردن آن - از طرف دیگر باید مجموعه احکام ملاحظه شود و مبنای آن با اجرای همه آن‌ها سازگار باشد و روش آن هم باید روشی باشد که در مبنا با روش استناد و استنتاج سازگار باشد. چرا که می‌توان از احکام به گونه‌ای که خودمان یا شرایط و محیط بخواهد ترکیب‌سازی کنیم و نتیجه آن مثلاً امضای بانک باشد یا مثلاً شرکت‌های تعاونی که سرتاسر عقد آن، عقدی است که از نظر احکام شرع راه درست کردن

آن وجود دارد! (حسینی‌الهاشمی، 1361). پس وظیفه‌ای که منطق انطباق به عهده دارد این است که احکام الهی را پیاده کند؛ یعنی تنظیمات جامعه را اسلامی کند، بانک را اسلامی کند. حال چرا می‌گوییم سیستم به درد چنین کاری می‌خورد؟ برای این که احکام الهی کلی است ولی شرایط و تعیین موضع عمل جزئی می‌باشد. خریدن یا نخریدن، رفتن یا نرفتن امور جزئی است. آن چیزی که ما در عمل انجام می‌دهیم مصادیق جزئی است و در شرایط مختلف باید با حکم کلی رابطه پیدا کند، در سیستم هم همین مطلب است. در سیستم هم ابتدای امر چیزی که به دست ما می‌آید، هدف را می‌شناسیم (کل آن را به صورت کل شناخته‌ایم) خصلت کل را شناخته‌ایم و بعد از آن صحبت از خصلت نیست بلکه اجزایی که این خصلت را به دست بدهند را می‌شناسیم. حرف این است که کل احکام پیاده شود و خصلت برنامه‌ریزی ما پیاده شدن کل احکام باشد البته این باز به معنای این نیست که هیچ حکمی ولو مکروه باشد پیاده نشود بلکه مکروه کم‌تر مبتلا به مردم باشد و زمینه برای طاعت باز باشد و اجرای مستحب زمینه زیادی داشته باشد. (حسینی‌الهاشمی، 1361)

حجیت در کارشناسی به ابزارش برمی‌گردد کما این که حجیت در استنباط به علم اصول برمی‌گردد. آدم خوب، با ابزار خوب می‌تواند کار کند نه این که آدم خوب با هر ابزاری می‌تواند کار خوب کند! همان‌طور که آدم خوب با عرق خوردن به درجات عالی‌تر عرفان نمی‌رسد! همان‌طور که در استنباط از کلمات وحی احتیاج به منطق و علم اصولی است که جلوگیری از خطای در استناد کند. برای پیاده کردن احکام رساله‌ها هم احتیاج به منطق و کارشناسی اسلامی است به شرط این که کارشناسی اسلامی در زیربنای هماهنگی خود را، با زیربنای رساله تمام کرده باشد. به این صورت که این منطق باید احکام دینی را در بالاترین منزلت قرار دهد. بنابراین در منطق کارشناسی اسلامی باید اختیار اصل قرار گیرد، لذا اخلاق از منزلت اولیه برخوردار می‌شود نه آخر! همان‌طور که در کل ادیان الهی یک حکم تمام شده است که عالم دنیا به نفس موضوعیت نداشته و برای عالم آخرت خلق شده، اختیار در آن اصل می‌باشد. بنابراین در ابتدا منطق باید دینی باشد؛ یعنی جهان ماده را اصل قرار ندهد بلکه خالق ماده را اصل قرار دهد، اگر این‌گونه شد اخلاق اصل قرار می‌گیرد. چرا که یک منطق می‌گوید علت کمال رابطه انسان با جهان و تأثیری است که جهان مادی بر انسان می‌گذارد که نهایتاً منجر به پیدایش تکنولوژی می‌شود - حال چه به صورت سرمایه‌داری و چه به صورت کمونیستی - ولی یک وقت می‌گویید انسان اراده و اختیار دارد

و اختیار او در ارتباط با خدای متعال و فهم دین و بهینه شدن اخلاقش تکامل پیدا می‌کند و به دنبال بهینه شدن اخلاق و کمالی که در اخلاق به آن می‌رسد، کمال فکری و کمال عینی پیدا می‌کند که در این صورت انبیاء محور تکامل تاریخ می‌شوند و با گفتن «السلام علیک یا آدم صفوه الله السلام علیک یا نوح نبی الله و...» به سر حلقه‌های تکامل تاریخ، سلام می‌دهیم. (حسینی‌الهاشمی، 1378) بنابراین دستیابی به تناسبات سیر و تکامل اخروی جز از مسیر وحی ممکن نیست. که برای پیاده کردن احکام در جامعه، فعلاً با اصل قرار دادن رساله‌ها آن را به وسیله منطق در کلی‌ترین دسته‌بندی به سه دسته احکام «توسعه، کلان و خرد» تقسیم می‌کنیم که به دنبال مصلحت اسلام، مصلحت مسلمین و مصلحت مسلم است. مصلحت اسلام و مصلحت دولت اسلامی یعنی چگونگی رویارویی کلمه توحید در برابر کلمه کفر و مصون بودن دولت اسلامی از خطر. مصلحت جامعه اسلامی در تکامل و در حفظ صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چیست؟ یعنی مصون بودن از خطر. وقتی که کفار همواره محدث حادثه نباشند و ما پاسخ‌گو به مسایل مستحدثه! بلکه مسلمین در تغییر مقیاس «توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» باید سهم تأثیر اول را در تکامل جهانی داشته باشند. حال ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ما چگونه باشد و چه قدرت عملکردی داشته باشد و چه تغییری در مقیاس‌های آن‌ها ایجاد کنیم تا تحت تأثیر دستگاه آن‌ها قرار نگیریم! اگر تحت تأثیر مقیاس آن‌ها قرار گرفتیم و ولایت آن‌ها بر ما ثابت شد، دیگر اسلام و جامعه اسلامی ما مصون از خطر نیست! این مصون بودن از خطر و سلطه نداشتن کفار در امور اقتصادی هم جریان می‌یابد و در رساله در سطح احکام توسعه، حکم کلی وجوب دفاع از کلمه اسلام - لو خیفه علی بیضه الاسلام - وجود دارد که مورد وفاق کلیه مراجع است که اگر خوف سلطه باشد، دفاع بر همگان - زن و مرد - واجب می‌شود. حال اگر با جریان ساختارهای نظام سرمایه‌داری خوف سلطه کفار از نظر اقتصادی وجود داشته باشد دفاع در برابر آن واجب نمی‌باشد! آیا در ابتدا لازم نیست تبعات این به کارگیری‌ها درست تبیین شود؟!

باید دید مصلحت‌سنجی و کار کارشناسی چگونه انجام می‌گیرد؟ یعنی در این سیستم‌سازی، چه کار انجام می‌شود؟ آیا احکام، وسیله‌ای برای نظام می‌شوند؟ یا نظام، وسیله‌ای برای قوانین و احکام می‌شود؟ کارشناس چه کار می‌خواهد انجام دهد؟ آیا مجموعه‌ای که می‌خواهد بسازد مجموعه «کلمه حق یراد به الباطل» است! این اراده از کجا

آمده است؟ اساساً سخن از این تکلیف اگر در هیچ یک از رساله‌های موجود نباشد، اشکالی بر فقه و فقها نیست، چرا که این مسأله‌ای است که بعد از حکومت به آن مبتلابه شده‌ایم و تا قبل از ایجاد حکومت، مسأله سیستم‌سازی جزء مصالح مبتلابه نبوده است. وجود مبارک امام در بحث‌های حکومت اسلامی تأکید داشتند، که اگر نظام نداشته باشیم، تحقق احکام میسر نیست و نظام، نظام دیگری می‌شود! نظام کفر می‌شود! و تا استقلال در فرهنگ حاصل نشود، ساده‌اندیشی است که خیال کنیم در ابعاد دیگر یا یک بعد مثل سیاست و اقتصاد و... استقلال حاصل می‌شود.

کارشناس، طبق اطلاعات خود عمل می‌کند. اطلاعات کارشناس، دارای یک اصول موضوعه و یک روش است که به وسیله اصول موضوعه و روش، پدیده را مطالعه کرده و نظر می‌دهد؛ مثلاً کینز طرح خود را به وسیله یک اصل موضوعه «اصالت مصرف» پی‌ریزی می‌کند که تعریف از انگیزه و محرکه انسان را بر اساس تعریف انسان به انسان حریص و طماع می‌داند. از این تعریف، تز «اصالت مصرف» برمی‌خیزد، یعنی موتور حرکتی انسان را حرص و طمع می‌داند، و با یک متد خاصی که با آن مبنا سازگار است، مسأله کمبود را برابر تقاضا یا بی‌کاری را، برابر مصرف و تولید می‌سنجد و برای آن الگو درست می‌کند و این طرح را کشف کرده و ارائه می‌دهد، ولی ما از اصل قبول نداشته که «طمع»، مبنای حرکت انسان باشد، انسان می‌تواند معتدل حرکت کند، حرص و طمع، یک بیماری است و یک مسلمان محال است طمع را برای انسان خوب بداند. تعریفی که برای انسان و جامعه وجود دارد، اصل‌های پذیرفته شده‌ای است در علم اقتصاد که خود قسمتی از علوم انسانی در بخش اجتماعی آن است، در بخش روابط اجتماعی، یک اصول موضوعه‌ای کار می‌کند. همان مبنا است که «اصالت بهره» را در بانک‌سازی نتیجه داده و آن مبنا طبعیتاً حاصل و منتهی اصل موضوعه‌ای است که ما آن را اساس ترکیب احکام قرار می‌دهیم. بنابراین از آن‌جایی که متد و روش دسته‌بندی هم مبنا دارد و همان‌طور که از روش دیالکتیک نمی‌توان استفاده کرد و اخبار را دسته‌بندی کرد و نتیجه‌ای گرفت و همان‌طور که روش دسته‌بندی، دینامیزم قرآن که در فهم کلمات دقت‌های عقلی را اصل قرار می‌دهد، غلط است و نتیجه‌ای هم که می‌گیرد، نتیجه غلطی می‌باشد. باید مبنایی که بر اساس آن مبنا، اطلاعات دسته‌بندی می‌شود را بشناسیم و بدانیم که منطق پیاده کردن احکام با منطق‌های دیگر ما، یعنی با منطق استنتاج و منطق استناد ما، باید سازگار باشد.

2/3- چگونگی شناسایی موضوعات عینی نظام بر اساس احکام اسلامی

حال جریان احکام در دولت اسلامی چگونه واقع می‌شود و چه کاری باید انجام گیرد که نه قیاس اتفاق افتد و نه استحسان و نه همه راه‌های باطلی که فقها در استنباط احکام از کلمات شارع آن را طرد و نفی کرده‌اند، خاصاً دینامیزم قرآن که رواج بیشتری دارد. چگونه این احکام، اصول موضوعه قرار گیرند و چگونه شناسایی پدیده‌ها و موضوعات عینی نظام بر اساس احکام صورت گیرد؟! نه این‌که شناسایی موضوعات نظام بر اساس تعریفی باشد که انسان‌های مادی از انسان در اقتصاد می‌دهند که می‌گویند انسان طماع است و... یا تعریفی که سوسیالیست‌ها می‌گویند که جمع اصل است و... و نه این‌که براساس روان‌شناسی و جامعه‌شناسی شرق و غرب، پدیده را شناسایی کرده و برای معالجه آن بر این اساس، رابطه‌ای را پیدا کنیم!

در این جا سه فرض ممکن است. فرض اول این است که مبتلا به، یعنی موضوع را مستقل از وحی و متکی به عقل شناسایی کرده و با ثابت نگه‌داشتن موضوعات ساخته شده در تمدن مادی، از احکام قالبی برای جریان این موضوعات به وجود آوریم و مصلحت را انتخاب کنیم؛ یعنی وضعیت موجود؛ بیماری، گرانی و تورم موجود در جامعه را متکی به عقل شناسایی کرده، بدون اینکه از نظر موضوع‌شناسی توجه‌ای به وحی داشته باشیم، و وضعیت مطلوب آن یعنی ارزانی او را و رابطه بین آن دو که می‌خواهد علت تغییر از این حالت به حالت مطلوب باشد را هم بدون توجه به وحی، عقلاً بشناسیم، این جاست که نحوه شناخت ما از علت حرکت انسان موضوعیت می‌یابد؛ چون بحث در رابطه با علوم اجتماعی، علم انسانی است و باید بدانیم چگونه انسان از یک وضع به وضع دیگر منتقل می‌شود، علت این تغییر را در رابطه با انسان بشناسیم که در این جا هر سه موضوع را علمی گرفته و کاری به وحی نداشته‌ایم! یعنی مستقل از وحی و متکی به عقل شناسایی صورت گرفته است! ولی بعد از پیدا کردن راه، قالب را با ترکیب درست کردن، از احکام انتخاب می‌کنیم! یعنی گزینشی عمل کرده و می‌گوییم این موضوع مبتلا به را باید با یک دانه از این حکم و دو تا از حکم دیگر، پنج تا هم از آن احکام ترکیب‌سازی کرده تا نتیجه بگیریم! یعنی همان‌طوری که یک عده می‌توانند از کلمات معصومین - صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین - استفاده سوء کنند و در عین سازگاری همه آن‌ها با هم، می‌توان از آن کلمات و از کلمات خداوند متعال که قایلیم «وَلَوْ

كَانَ مِنْ عِنْدَ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/82) ترکیبی ساخت که باطل باشد، می‌توان از احکام رساله هم همین‌گونه استفاده کرده و گفته شوند موضوع مبتلا به ما، این تعداد احکامی است که با این موضوع می‌سازد و از آن احکام، قالبی برای جریان موضوع به وجود آمده، می‌سازیم! این کار عمل به احکام نیست؛ نهایت راه سریع و خیلی راحت حل کردن مسأله است!

فرض دوم: ملاحظه کل احکام و پیاده کردن همه احکام بر موضوعات به یک اندازه که هیچ حکمی تعطیل نشود ولو احکامی که شرایط آن عمدتاً منتفی شده است. که در این فرض علاوه بر اشکال قبلی باید گفت چگونه موضوع شناسایی می‌شود؟ اگر در موضوع‌شناسی، علت پیدایش یک بیماری در جامعه و راه‌حل آن را نداشته، چه‌طور می‌توان گفت همه احکام را می‌خواهیم پیاده کنیم! علاوه بر این، معنای تقسیم اعتبارات جامعه بر همه احکام این است که باید به گونه‌ای سلوک کنیم که در بعضی از جاها لازم باشد حتماً تیمم کرد! یا با آب قلیل طاهر کرد! مثل این که بگوییم از لوله‌کشی در همه جاهای ساختمان استفاده نشود تا جریان احکام آب قلیل در ساختمان‌سازی‌ها و شهرسازی‌ها تعطیل شود! علاوه بر این سؤالی که مطرح است، این است که وقتی می‌گوییم ولی مسلمین باید پول را در مصلحت خرج کند که معنای آن احراز مصلحت حاصل می‌شود، احراز مصلحت چگونه است؟ مصلحت به این برمی‌گردد که چگونه تشخیص داده می‌شود؟ انسان‌شناسی ما چیست و چه کار می‌کند؟ این مسأله دیگر از قبیل مصالح جزئی نیست که بتوان به عرف رجوع کرد و عرف آنرا بفهمند که موضوع چیست؟! اما این پول که دست حاکم است باید خرج در مصالح مسلمین شود، و هیچ اضطراری هم وجود ندارد. حال مصلحت کدام است؟ در هر چه پسندیدیم و ظاهر آن با شرع مخالف نبود! یا نه، با عقل‌مان بسنجیم! آیا عقل منطقی نمی‌خواهد تا دچار تخیل نشود؟ یا اخلاص کافی است! آیا علما در استنباط از کلمات وحی برای جلوگیری از «خطای در تفکر» و یا در استدلال برای جلوگیری از «خطای در تفکر»، چنین حرفی زده‌اند! یا قایلند به هر حال یک روش دسته‌بندی و نتیجه‌گیری لازم است؟! یک علت‌شناسی و علت‌یابی لازم است!؟

«فرض سوم» این است که بگوییم موضوعات را بر اساس احکام بشناسیم، ولی بر اساس ملاحظه کل احکام نه جریان کل احکام بر یک موضوع- یعنی در هر زمان موضوعات را بر اساس ملاحظه کل احکام شناسایی کرده و ساختمان از پدیده، تابع اصل موضوعی

قرار دادن احکام باشد، نه این که با یاد گرفتن مسایل و احکام رساله، راه چاره و قانون علمی که می‌خواهد کشف و مبتنی بر آن مدل‌سازی کند، بر اساس موضوعات تمدن مادی باشد. فرق مهمی که در این قسمت است این که بگوییم یاد گرفتن و خواندن احکام رساله کفایت می‌کند و پس از آن می‌توان یک مدل و الگو، بر اساس این احکام، برای زندگی اجتماعی ساخت، حال با کدام قوانین اقتصادی چنین کاری می‌خواهد انجام گیرد؟ آیا با همان قوانین اقتصادی متداول اسمیت و ریکاردو! این قوانین که با اصول موضوعه ما - احکام رساله - سازگار نیست! قرار است احکام، اصول موضوعه باشد، می‌توان گفت در مدل‌سازی‌مان از قوانین علمی استفاده کنیم! این امر محال است. البته می‌توان الگویی ساخت اما منوط به این که قوانینی را بر اساس احکام و سازگار با احکام به دست آورد ولو ده بار، صد بار در مقیاس کوچک آن را آزمایش کنیم و کشف نشود، ولی در نهایت حتماً کشف خواهد شد. چون این احکام از طرف کسی فرستاده شده که انسان را به وجود آورده، لذا این احکام قابلیت حاکمیت بر زندگی و حیات بشر را دارد. پس باید کل احکام را اصل موضوعی قرار داده و بر این اساس پدیده را مطالعه کرده و بر همین اساس برای پدیده‌ها برنامه‌ریزی کنیم. البته علتی را که برای تغییر وضعیت از وضع موجود به وضع مطلوب پیدا کردیم، علتی است عقلی، ولی علت احکام نیست! علت الگوی ما و علت نظامی است که طراحی کرده‌ایم، که این علت باید با تمام احکام بسازد و خلاف مقتضای آن نباشد. این علت قطعاً عقلی است، ولی عقل در خدمت پیاده شدن وحی! یعنی موتور حرکت جامعه وحی قرار گیرد. در صورتی می‌توان این گونه باشد که با هیچ یک از احکام مخالفت نداشته، یعنی با همه این احکام سازگار باشد و از آن جایی که این قانون و این اصلی که معین کرده‌ایم، علت برکنار رفتن یک دانه حکم نشده است. می‌توان گفت همان سازگاری با احکام، علت پیاده شدن احکام می‌باشد. لذا بر این اساس است که موضوع را شناسایی می‌کنیم، آن وقت تمیز موضوع عقلاً از یک دیدگاه خاصی انجام گرفته که با احکام سازگار است. علتی هم که برای تغییر وضعیت بحرانی به وضعیت صحیح یافته‌ایم، علتی است که با پیاده شدن همه احکام سازگار است. حال اگر آوردن یک حکم در این جا لازم بود و نیاموردن یک حکم دیگر غیر لازم، به دلیل وضعیت خارجی است، نه به دلیل مبنایی که ما قرار دادیم؛ یعنی مبنای ما راه را برای آمدن آن حکم ضیق نکرده، بلکه شرایط برای آمدن آن حکم ضیق شده است. فرق است بین جایی که شرایط، کار را برای آمدن یک حکم ضیق کند، مثل این که شرایط،

شرایطی است که آب نباشد، لذا حکم تیمم می‌آید! یا این که شرایط خارجی یا مبنایی انتخابی ما علت کنار رفتن یک حکم یا اکثر احکام شود! این دو کاملاً با هم متفاوت است. در نهایت باید گفت یک وقت مبنای مصلحت‌اندیشی را از احکام نمی‌گیریم، بلکه موضوعات را بر اساس ارضای نیاز بشر شناخته (مدل‌های غربی) و با اصل قرار دادن رفع کمی نیاز و مبنای انتخاب کیفیت، کیفیت‌های متناسب با این نظر را انتخاب می‌کنیم یعنی مضاربه و مساقات و... را از احکام انتخاب می‌کنیم. در آن جا هم پاره‌ای از احکام رعایت شده ولی پاره‌ای که گزینش آن‌ها بر اساس آن رفع نیاز کمی است که مورد نظر ماست، یعنی کیفیت را انسان انتخاب می‌کند، تک‌تک آن واحدها، احکام الهی است ولی مجموعه و ترکیبی که درست شده و سیستمی که ساخته شده است بر اساس مدل‌های غربی است. ولی یک‌وقت برعکس است، یعنی «مبنا»، نسبت به کل احکام سنجیده می‌شود که سازگار با کل احکام باشد. سپس بر این اساس نیازهای جامعه را مطالعه کرده و می‌گویید پنج مطلب مبتلی به ما است. در این جا هم همین پنج حکم جاری می‌شود ولی کیفیت مجموعه‌ای که از احکام ساخته شده است بر اساس تصرفات عقلی انسان نبوده، بلکه بر اساس احتیاجاتی بوده که آن احتیاجات را بر اساس کل احکام شناسایی کرده، که همان مبنا است. این همان مطلبی است که منطق انطباق دنبال می‌کند. بنابراین منطق انطباق بر اساس «مبنایی» که با کل احکام سازگار است، نیاز فعلی را شناسایی می‌کند. ولی نکته بسیار مهم، تفاوت در جاری شدن «احکام بر موضوعات» با جاری شدن «موضوعات در قالب این احکام» است.

3- تئوریزه شدن تکامل از طریق سه منطق «حجیّت، معادله، مدل» با تأسیس فلسفه نظام ولایت مهم‌ترین نیاز در تمدن‌سازی دینی

با گذشت 35 سال از ایجاد حکومت و گذر از راه‌های پر خطر سیاسی باید متوجه بود زمانی انقلاب اسلامی قدرت استمرار دارد که دستگاه تحلیلی و ادبیات علمی هماهنگ با اعتقادات و ارزش‌های دینی را دارا باشد؛ مغز کلام این است که دین چگونه می‌تواند اداره عینیت و عمل را به صورت تکاملی به دست بگیرد. زمانی ارزش‌های آرمانی ما به «مرحله تحقق» می‌رسند که ابزار تکاملی و توسعه عینی را دارا باشند و الا هر روز چالش بین ارزش‌ها و کارآمدی بیشتر می‌شود. این هماهنگی محتاج ابزار است که ابزار آن هم نباید

سیاسی باشد. چرا که با ائتلاف سیاسی، هماهنگی مبنایی واقع نمی‌شود و از مشروط نمودن توسعه عینی جامعه به ارزش‌های آرمانی بدون داشتن فلسفه چگونگی یا «فلسفه شدن» هماهنگ با آرمان‌ها، چیزی نمی‌توان انتظار داشت جز انحلال فرسایشی ارزش‌های آرمانی به نفع توسعه ارزش‌های مادی! ناگفته پیداست در صورت بروز تأخیر در تحقق این امر خطیر، «تردید» در «کارآمدی توان عینی» بر پایه «انگیزه دینی» اجتناب‌ناپذیر خواهد بود که البته این بزرگ‌ترین خطری است که از یک‌سو بذریعۀ آس را در قلوب آحاد جامعه می‌پاشد و از دیگر سو سازش با نظام سرمایه‌داری و استکبار را به عنوان تنها راه نجات‌بخش معرفی نماید. (حسینی‌الهاشمی، 1379)

پاسخ‌گویی به مسایل مستحدثه حتماً یک وظیفه است اما مربوط به زمانی است که متدینین به قدرت نرسیده باشند. ولی در صورت قدرت یافتن باید «محدث حادثه» باشند؛ یعنی باید بتوانند «نظامات تکاملی اجتماعی» را بر اساس «مقاصد الهی»، تأسیس کنند که صد البته این تأسیس و هماهنگی حتماً نیازمند «روش علوم» است تا معلوم شود نمی‌خواهیم چیزی را بدون حجت به دین نسبت دهیم بلکه می‌خواهیم دین را با عینک دقیق‌تری ملاحظه کنیم و احکام تکامل آن را به دست آوریم. به گونه‌ای که سرپرستی توسعه اجتماعی، ولایت بر رشد نظامات اجتماعی را به دست گیرید. در نهایت این «فلسفه شدن» باید منطق تکامل رابطه به دین «منطق حجت»، منطق رابطه کارآمدی - یعنی علوم تجربی - و دین «منطق معادله» و منطق چگونگی اداره عینیت و نسخه دادن برای جامعه مبتنی بر دین «منطق مدل» را به صورت هماهنگ تحویل دهد. و الا اگر «نظام ارزشی» مستقل باشد و «نظام دانش تجربی» نیز به طور مستقل حرف خودش را بزند، چالش به وجود آمده در جامعه استمرار می‌یابد. «فلسفه شدن اسلامی» به نفسه یعنی «بزار هدایت تکامل تمدن دین‌محور». «فلسفه شدن اسلامی» یا «فلسفه نظام ولایت» یعنی شالوده هماهنگ‌سازی شیوه تفکر در سطوح ذیل: 1- هماهنگ‌سازی دینی تکامل منطق‌های: الف - حجیت در فهم دین «حوزه»، ب - اسلامیت در فهم کاربردی «دانشگاه»، ج - جریان اسلام در فهم اجرایی «دولت» 2- هماهنگ‌سازی دینی تولید اطلاعات تخصصی «حوزوی، دانشگاهی و اجرایی» در جریان توسعه نیاز و ارضاء نیاز. (حسینی‌الهاشمی، 1379)

نتیجه‌گیری

بر اساس مطالب مطروحه در مقاله، درگیری مدل‌های غربی با نظام ارزشی واضح شد که مقام معظم رهبری هم در نشست اول الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت اشاره فرمودند که توسعه بار ارزشی دارد. لذا لازم است در شرایط حاکمیت مدل‌های سرمایه‌داری دو کار انجام گیرد اولاً چگونگی خروج از سلطه مدل سرمایه‌داری در دوران گذار بررسی شود، ثانیاً الگوی مطلوب نظام اسلامی قبل از ظهور ترسیم گردد.

حال در شرایط کنونی اگر بخواهیم تئوری حضرت امام(ره) مبنی بر «جریان فقه در همه زوایای زندگی» را محقق کنیم، باید به دنبال موضوع‌شناسی اسلامی برای پیاده کردن احکام و ایجاد شرایطی باشیم که بتواند اقتضائات احکام را حفظ کند و در غیر این صورت لازم است تعمقی در خصوص انقلاب فرهنگی و پیدایش رنسانسی در اندیشه اسلامی داشت که توانایی هماهنگ‌سازی نظر و عمل را بر پایه اعتقادات دینی، دارا باشد.

برای دستیابی به الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و تمدن اسلامی نیازمند نظام تعاریف موضوعات با دستیابی به اصول فقه احکام حکومتی هستیم ولی قبل از آن در وضعیت فعلی و شرایط حاکمیت مدیریت مدرنیته برای تحقق تئوری امام (ره) باید بتوانیم احکام رساله‌ها را بر موضوعات خارجی تطبیق داده به گونه‌ای که بتوان ادعا کنیم که خلاف مقتضای احکام عمل نکرده‌ایم و به دنبال موافقت موضوعات حکومتی با احکام اسلامی باشیم، نه فقط به اثبات عدم مخالفت آن با شرع بسنده کنیم و با ترکیب‌سازی از احکام سعی در حفظ شرایط و ساختارهای موجود کنیم!

لذا در این شرایط به موضوع‌شناسی اسلامی نیاز داریم که کارشناس آن از یک طرف باید نظر مکتب در رابطه با انسان و جامعه را ملاحظه کرده و از طرف دیگر با ملاحظه مجموعه احکام، مبنایی که با اجرای همه این‌ها سازگار است را انتخاب کند آن هم با روشی که در مبنا با روش استناد و استنتاج سازگار باشد. آن وقت می‌توان گفت این کارشناسی می‌تواند طرحی را برای پیاده شدن احکام بدهد.

در سطح دوم هم برای دستیابی به الگوی اسلامی اداره نظام بر اساس دین و تحقق اعتقادات و ارزش‌ها در عینیت لازم است با دستیابی به «فلسفه شدن اسلامی» چگونگی اداره عینیت و عمل را به صورت تکاملی به دست گیرد. پاسخ‌گویی به مسایل مستحدثه حتماً یک وظیفه است اما مربوط به زمانی است که متدینین به قدرت نرسیده باشند. ولی

در صورت قدرت یافتن باید «محدث حادثه» باشند؛ یعنی باید بتوانند «نظامات تکاملی اجتماعی» را بر اساس «مقاصد الهی»، تأسیس کنند که صد البته این تأسیس و هماهنگی حتماً نیازمند «روش علوم» است که با تولید عقلانیت دین‌محور، «فلسفه نظام ولایت» در سه حوزه «حجیت، معادله، مدل» میسور می‌گردد.

فهرست مراجع

1. امام خمینی، روح‌الله، (1368)، تحریر الوسیله، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه قم.
2. امام خمینی، روح‌الله، (1385)، ولایت فقیه: حکومت اسلامی (تقریر بیانات امام خمینی)، تهران: نشر عروج.
3. حسینی‌الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1377، 1376)، مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
4. حسینی‌الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1361)، طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلامی، روش سیستم و سیستمی روش، قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
5. حسینی‌الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1378)، مباحث زیرساختی صنعت (دور دوم)، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
6. حسینی‌الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1378)، بررسی علل و ناهنجاری‌های اجتماعی، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
7. حسینی‌الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1379)، ضرورت مهندسی تمدن اسلامی بر پایه فلسفه شدن، قم: فجر ولایت.
8. رضایی، عبدالعلی، دانشمند، علی‌اکبر، (1383)، زیرساخت مدل توسعه صنعت از منظر تکامل‌گرایی دینی، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
9. صدوق، مسعود، (1392)، سلسله جلسات پژوهشی جهت بررسی درگیری نظام سرمایه‌داری با اعتقادات، احکام و انقلاب، قم: مؤسسه کریمه ولایت (چاپ داخلی).